

تحلیل بصری چگونگی شخصیت‌سازی قهرمان در نگارگری شاهنامه طهماسبی

فاطمه ابهر زنجانی / دانشجوی کارشناسی ارشد پژوهش هنر، دانشکده هنر، موسسه آموزش عالی فردوس، مشهد، ایران.*
fatemeh_abhari@yahoo.com

چکیده

ادبیات را می‌توان مهم‌ترین منبع الهام‌نگارگران ایرانی دانست. شاهنامه نیز نزد ایرانیان جایگاهی والا دارد که آثار نگارگری بی‌شماری که با مضمون داستان‌های شاهنامه خلق شده‌اند، خود گواه این توجه هستند و از همین رو، تأثیر ادبیات بر هنر به‌خصوص نگارگری قابل‌انکار نیست. از طرفی، حاکمان ایرانی در دوره‌های مختلف نسبت به تهیه نسخه‌های مصور از شاهنامه تمایل داشتند و در مسیر تهیه این اثر حامی هنرمندان بودند. شاهنامه طهماسبی به سفارش و با حمایت شاه اسماعیل پدید آمد و به دلیل کثرت تعداد نقاشی‌ها، نسبت به سایر نسخه‌ها برتری پیدا کرد. شخصیت‌های قهرمان در شاهنامه به سبب خلق نیکو و عموماً زور بازویشان شناخته می‌شوند. اما این شخصیت‌ها تنها در ادبیات خلق شده و در نهایت، به آثار نگارگری راه می‌یابند و شناخت از آن‌ها بسیار سطحی است. از این رو، در این پژوهش، مسئله اصلی، تحلیل بصری چگونگی شخصیت‌سازی قهرمان در نگارگری شاهنامه طهماسبی است. این پژوهش با تمرکز بر آثار شاهنامه طهماسبی به مطالعه خصوصیت‌های بصری شخصیت‌های قهرمان خواهد پرداخت تا به الگویی برای طراحی یک شخصیت با ویژگی‌های ایرانی دست یابد و مورد پژوهشی نیز چهار نگاره از شاهنامه طهماسبی است. پژوهش حاضر با رویکرد واقع‌گرایانه و به شیوه کیفی به تجزیه و تحلیل داده‌ها پرداخته است و برای گردآوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای و ابزار فیش‌برداری استفاده شده است. پژوهش از لحاظ ماهیت نیز کاربردی به‌شمار می‌آید. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که در آثار شاهنامه طهماسبی، شخصیت قهرمان در نهایت سادگی و بدون پیچیدگی خاصی به‌نمایش درمی‌آید. از سایرین متمایز نبوده و حتی بزرگ‌تر یا برجسته‌تر از دیگر افراد نیستند. آرامش چهره، رعایت تناسب اندام‌ها، استواری و ایستایی بدن، چشم‌های ریز و صورت کوچک برخی از ویژگی‌های ظاهری ایشان است. این ویژگی‌های ظاهری تجسم عینی ویژگی‌هایی هستند که فردوسی در متن اصلی به شخصیت‌های خود بخشیده است که نشان از وفاداری نگارگران به متن اصلی دارد.

کلیدواژه‌ها: نگارگری، شاهنامه طهماسبی، شخصیت‌سازی، قهرمان.

Visual Analysis of How the Character of the Hero in the Painting of Tahmasabi's Shahnameh

Fatemeh Abharzanjani / Master's student of Art Research, Faculty of Arts, Ferdous Institute of Higher Education, Mashhad, Iran.* fatemeh_abhari@yahoo.com

Abstract

Literature can be considered the most important source of inspiration for Iranian painters. The Shahnameh also has a high place among Iranians, and the countless painting works created with the theme of the Shahnameh stories are proof of this attention. And therefore, the influence of literature on art, especially painting, cannot be denied. On the other hand, Iranian rulers in different periods tended to prepare illustrated versions of the Shahnameh and supported artists in designing this work. Tahmasabi's Shahnameh was created at the request and with the support of Shah Ismail, and due to a large number of paintings, it gained superiority over other versions. Heroic characters in the Shahnameh are known for their excellent nature and strength of arms. But these characters are only created in literature, and finally, they make their way to paintings, and knowledge about them is very superficial. Therefore, in this research, the main issue is the visual analysis of how the hero's character is portrayed in the painting of Tahmasabi's Shahnameh. Focusing on the works of Tahmasabi's Shahnameh, this research will study the visual characteristics of the heroic characters to achieve a model for designing a character with Iranian features. The research subject is four images from Tahmasabi's Shahnameh. The current research has analyzed the data with a realistic and qualitative approach, and the library method and the phishing tool have been used to collect the data. The study is also applied in nature. The results of this research show that in the works of Tahmasabi's Shahnameh, the hero's character is shown in the utmost simplicity and without any particular complexity. They are not different from others and are not even more significant or prominent than others. The calmness of the face, compliance with the fitness of the limbs, firmness, stability of the body, small eyes, and small face are some of their appearance characteristics. These external characteristics are the objective embodiment of the traits Ferdowsi gave to his characters in the original text, which shows the loyalty of the painters to the original text.

Keywords: painting, Tahmasabi's Shahnameh, characterization, hero.

مقدمه

ایرانیان از دیرباز جایگاه ویژه‌ای برای ادبیات و آثار ادبی قائل بودند. در میان این آثار، شاهنامه فردوسی به دلیل پاسداشت زبان فارسی و داشتن روایات پهلوانی، تاریخی و اسطوره‌ای همواره مورد توجه بوده است و داستان‌های آن به آثار تصویری متعددی راه یافته است. پادشاهان ایرانی همواره علاقه داشتند که آثار مصور ارزشمندی که متأثر از ادبیات بودند، در دربار آن‌ها خلق شود. حاکمان صفوی نیز که بسیار هنردوست بودند، از این قاعده مستثنی نبودند. نگارگری که با پیشینه‌ای درخشان از عهد تیموری به دوران صفوی رسیده بود، با حمایت‌های پادشاهان صفوی در اوج سیر می‌کرد و هنرمندان توانای نگارگر به خلق آثار هنری فاخر می‌پرداختند. در این میان، شاهنامه‌نگاری و تصویرسازی روایت‌های شاهنامه بسیار حائز اهمیت بوده است. چنان که شاه اسماعیل با سفارش نسخه‌ای مصور از شاهنامه به نگارگران، مسبب خلق اثری گران‌بها در تاریخ نگارگری و در بین آثار شاهنامه‌نگاری شد.

در بین شخصیت‌های شاهنامه، پهلوانان و قهرمانان بسیار مورد توجه هستند. ویژگی‌های شخصیتی و داشتن برخی توانایی‌های افسانه‌ای دلیل توجه زیاد افراد به آن‌هاست. در شاهنامه، پیوسته برای آزادی و سرافرازی ایران می‌جنگند و بسیار ظلم‌ستیز هستند. اما معمولاً شناخت از این افراد بسیار محدود بوده و به‌چند داستان که اندکی نام‌آشنا تر هستند معطوف می‌شود؛ مانند رستم و سهراب و ضحاک و کاوه آهن‌گر. آثار نگارگری منابع بسیار خوبی برای مطالعه چگونگی آفرینش بصری این شخصیت‌ها هستند؛ به طوری که با خوانش صحیح ویژگی‌های این شخصیت‌های مصور، می‌توان به ایده و طرحی برای آفرینش شخصیتی رسید که (برای آشنایی بیشتر مخاطب با فرهنگ ایرانی به‌خصوص کودکان) به‌دیگر عرصه‌های هنر، مانند سینما و پویانمایی راه یابد.

از همین‌رو، پژوهش حاضر در صدد است با مطالعه خصوصیت‌های بصری شخصیت‌های قهرمان به الگویی برای طراحی یک شخصیت با ویژگی‌های ایرانی دست یابد و مورد پژوهشی نیز چهار نگاره از شاهنامه طهماسبی است. همچنین پژوهش پاسخ‌گوی این پرسش است که در نگارگری شاهنامه طهماسبی شخصیت قهرمان دارای چه ویژگی‌های ظاهری است؟

روش تحقیق

پژوهش حاضر با رویکرد واقع‌گرایانه و به‌شیوه کیفی به تجزیه و تحلیل داده‌ها پرداخته

است و برای گردآوری داده‌ها، از روش اسنادی و کتابخانه‌ای و ابزار فیش‌برداری استفاده شده است. پژوهش از لحاظ ماهیت نیز کاربردی به‌شمار می‌آید.

پیشینه تحقیق

شاهنامه طهماسبی از جهات مختلف بسیار مورد توجه پژوهش‌گران بوده است، اما در مطالعه منابع موجود، پژوهش مستقلی به‌عنوان پیشینه برای این عنوان یافت نشد.

شاهنامه طهماسبی

دوران صفوی، عصر درخشان هنر نگارگری ایرانی و شاهنامه طهماسبی نمونه برجسته آثار نگارگری این دوره است. این اثر نمونه بارز توجه پادشاهان ایرانی به ادبیات است که علاقه‌مند بودند در دربار آن‌ها نسخه‌های مصور ارزشمندی از آثار ادبی و به‌ویژه از شاهنامه خلق شود. این اثر در مکتب تبریز و به سفارش شاه اسماعیل پدید آمد و به افتخار ولیعهد او، طهماسب میرزا، شاهنامه طهماسبی نامیده شد. آفرینش این اثر حدود ۱۵ سال به طول انجامید و با دارا بودن ۲۵۸ صفحه نگارگری از دیگر نسخ مصور شاهنامه پیشی گرفت. شاهنامه طهماسبی پس از به اتمام رسیدن حدود ۴۰ سال در دربار صفوی نگهداری می‌شود. پس از این مدت، این اثر به‌دربار عثمانی می‌رسد. درباره حضور شاهنامه طهماسبی در کشور عثمانی دو روایت وجود دارد:

۱. این اثر به‌عنوان هدیه توسط شاه طهماسب برای سلطان تازه به‌تخت نشسته عثمانی فرستاده می‌شود که در بیشتر منابع این روایت ذکر شده و بر آن تأکید می‌شود.
۲. گفته می‌شود در میانه جنگ و آشفتگی، این اثر توسط نیروهای عثمانی به‌غنیمت گرفته شده و به‌دربار عثمانی راه یافته است که این نکته به‌درستی روشن نیست (امامی، ۱۳۷۳). در سال ۱۸۰۰، مشخصات این نسخه توسط محمد عارفی، کتاب‌دار سلطان سلیم سوم یادداشت می‌شود و این به‌معنای حضور شاهنامه در کتابخانه سلطنتی استانبول است. پس از آن، در سال ۱۹۰۳، این نسخه به پاریس و نمایشگاه آثار هنر اسلامی در موزه هنرهای تزئینی آن شهر راه می‌یابد و صاحب آن، بارون ادمون دو روچیلد است. تا سال ۱۹۵۹ این اثر در هیچ نمایشگاه دیگری شرکت نمی‌کند و در همین سال، توسط آرتور ای. هوتون خریداری شد و در محافل هنری اروپا و آمریکا به شاهنامه هوتون تغییر نام داد (همان). در نهایت، سال

۱۳۷۲، در قبال معاوضه تابلو نقاشی زن شماره سه از نقاش هلندی تبار آمریکایی (دکونینگ) از ۲۵۸ مجلس، ۱۱۷ یا ۱۱۸ نقاشی به ایران بازگشت.

شخصیت‌سازی

لازمه پیدایش یک داستان، شکل‌گیری شخصیت‌های آن داستان است. محمدرضا نظری دارکولی (۱۳۹۱: ۴۱)، شخصیت‌پردازی را «گزینش، کنار هم قرار دادن و مرتبط نمودن معنای شماری از شخصیت‌های تعریف شده عالم هستی با همدیگر، در یک موقعیت بیانی» می‌داند. شخصیت در یک داستان، از اهمیت بالایی برخوردار است؛ چراکه در ارتباط با دیگر عناصر ماهیت داستان را شکل می‌دهد و با نزدیک شدن به مخاطب، مفاهیم مورد نظر خالق اثر را انتقال می‌دهد. شخصیت در یک اثر از طریق رفتار و سخنان ویژگی‌های فردی و اخلاقی خود را به‌نمایش می‌گذارد. شخصیت عموماً از طریق نوشتن طرح ذهنی نویسنده آفریده می‌شود و مخاطب با استفاده از تخیل خود این طرح ذهنی را تجسم می‌کند. در هنرهای که با تصاویر ارتباط مستقیم دارند و شخصیت‌ها با عناصر تصویری آفریده می‌شوند، هنرمند به‌نوعی وظیفه تخیل کردن را از دوش مخاطب برمی‌دارد و او را یک گام جلوتر برده و شخصیت آماده شده را به او مستقیم نمایش می‌دهد. هر چند در این نوع شخصیت‌سازی نیز تمام ویژگی‌های شخصیت قابل رؤیت نیست، اما همین مشاهده می‌تواند در درک صحیح شخصیت گره‌گشا باشد.

معمولاً شخصیت‌ها وظیفه انتقال پیام‌های پنهان در روایت را برعهده دارند. بر اساس رفتار و گفتار خویش، مستقیم یا غیر مستقیم، نهی می‌کنند یا آموزش می‌دهند، تشویق می‌کنند و گاهی کیفر و پاداش اعمال انسان را یادآور می‌شوند. شیوه انتقال این مفاهیم نیز برگرفته از فرهنگ و در هر جامعه متفاوت است. اگر روند شخصیت‌سازی به درستی و با دقت بالا طی شود، اثر روایتی، تصویری یا نمایشی می‌تواند بسیار تأثیرگذار باشد؛ تا جایی که قادر باشد بسیاری از مشکلات و کاستی‌ها را از طریق شخصیت‌ها بازگو و چاره‌جویی کند.

جایگاه قهرمان در شاهنامه

قهرمان در تمامی فرهنگ‌ها، فردی نام‌آور است که دارای صفاتی چون نوع‌دوستی، حمایت‌گری، جسارت و دل‌آوری است و روحیه‌ای صلح‌طلب و البته گاهی جنگ‌جو در جهت

یاری مظلومان و ستم‌دیدگان دارد. صفات مثبت اخلاقی این افراد باعث علاقه زیاد مردم به آن‌ها است. قهرمانانی که در آثار ادبی خلق می‌شوند، عموماً به‌عنوان اسطوره شناخته می‌شوند و اسطوره نیز بیشتر افسانه‌ای و خیالی تعبیر می‌شود. هر کجا قهرمانی حضور یابد، بی‌شک ضدقهرمان هم وجود دارد و این دو شخصیت دائماً در کشمکش و ستیز هستند. این درگیری تا هر کجا ادامه یابد، بلاشک پیروز میدان قهرمان است. در ادبیات فارسی، شاهنامه فردوسی به‌عنوان بزرگ‌ترین اثر منظوم حماسی، از سه بخش اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی تشکیل شده است و دارای بیش‌ترین تعداد شخصیت قهرمان است. شرح احوال، دلاوری‌ها، پیروزی و شکست‌های قهرمانان در قسمت پهلوانی یا حماسی شاهنامه ذکر شده است. این روایت‌ها به‌همراه مضامینی چون وطن دوستی و دفاع از آن، خشم، کینه، عشق و حسد و... بیان می‌شوند. فردوسی ایران را بسیار دوست می‌داشت و خواستار شکوه و سرفرازی کشور خویش بود. روحیه و رفتار دلاورانه را تحسین می‌کرد و این عشق و دلدادگی نسبت به میهن را در شعرش متجلی کرد. شاید به‌همین دلیل است که بیشتر داستان‌های شاهنامه رزمی و پهلوانی است. فردوسی با بخشیدن صفت جوان‌مردی به قهرمان روایت‌هایش، آنان را هم‌زمان پهلوان نیز معرفی می‌کند. در سرتاسر شاهنامه، هیچ‌جا عمل بد از یک ایرانی مشاهده نمی‌شود (یغمائی، ۱۳۵۱: ۲۴). همین نکته درباره قهرمانان پررنگ‌تر است. فردوسی بسیار تلاش کرده است که شخصیت قهرمان همواره بدون خطا و اشتباه به مخاطب معرفی شود. «عفت‌طلبی فردوسی به اندازه‌ای است که در قضایائی هم که به اقتضای طبیعت بشری بی‌اختیار واقع می‌شود، رضای نمی‌دهد که پهلوانان او مغلوب نفس شده و از حدود مشروع تجاوز کرده باشند» (همان: ۱۰۳). چنان‌که در روایت ابراز عشق ته‌مینه به رستم (ر.ک: یارشاطر، ۱۳۷۸: ۷۹-۸۰)، رستم فوراً موبدی حاضر کرده و طبق آئین و دین، اجازه ازدواج با ته‌مینه را از پدرش می‌گیرد «و همان شب نطفه سهراب منعقد شد و مقصود از این پیرایه‌ها این است که قضیه با موافقت پدر دختر و با اطلاع عامه و موافق دین و آئین واقع شده باشد تا دامن پاک رستم پهلوان ملی ایران به فسق آلوده نبوده و سهراب که یکی از اشخاص محبوب شاهنامه است از مادر ناپاک به وجود نیامده باشد» (یغمائی، ۱۳۵۱: ۱۰۴-۱۰۵). اگر قهرمان فردوسی مرتکب اشتباهی هم شود، اشتباه او جبران‌ناپذیر است؛ مانند پسرکشی رستم. گویی فردوسی در همه جوانب به‌شدت از قهرمانان روایات خویش مراقبت می‌کند تا کم‌ترین لغزشی نداشته باشند. بی‌شک هدف فردوسی از ارج نهادن به پهلوانان، به‌عنوان الگویی فاخر، معرفی تمام و کمال

خصائص یک فرد ایرانی به بهترین وجه به مخاطب (نه تنها مخاطب فارسی‌زبان که به همهٔ جهانیان) است.

ذکر داستان شخصیت قهرمان در شاهنامه

تهمورث دیوبند

هوشنگ پادشاهی بود که در آبادانی جهان و آسایش مردمان بسیار می‌کوشید و آهن را از سنگ جدا ساخت و آهن‌گری را اختراع کرد. پیدایش آتش و جشن سده نیز به او منسوب است. اما هوشنگ نیز سرانجام از دنیا رفت و فرزندش تهمورث که بسیار گران‌مایه و هوشمند بود پس از او به تخت پادشاهی نشست. پس از آن، موبدان و بزرگان را گردآورده و آنان را به عدالت و نیک رفتاری در میان مردم فرا خواند. او پس از آن جدا کردن پشم و مو از پشت میش و بره و بز و نحوه رشتن نخ از مو و پشم این جانوران را به مردم آموخت. سبزه و کاه و جو را خورش چهارپایان کرد. باز و شاهین را شکار کردن آموخت و پرورش ماکیان را به مردم یاد داد. تهمورث وزیری دانا و پارسا داشت که بر اثر راهنمایی‌ها و نصیحت‌های او بسیار مردم‌دار گشت. شهرسپ وزیر، گاه‌گاه تهمورث را به دیدن شهرهای کشور می‌فرستاد تا

از نزدیک از اوضاع و احوال مردمان آگاه شود. دیوان چون عدالت و مردم‌نوازی شاه و آسایش مردم را دیدند، به سبب خوی بد از فرمان شاه سرپیچی کرده و همه متحد شدند که وی را از تخت پادشاهی به‌زیر آورند. چون تهمورث از گمان‌شان آگاه شد، دو سوم از سه قسمت آنان را به بند کشید (تصویر شماره ۱) و یک سوم را نیز به‌گرز گران کشت. اسیران از او امان خواستند و گفتند: ما را مکش تا هنری نو به تو بیاموزیم. تهمورث آنان را امان داد و آزادشان



تصویر ۱: تهمورث دیوها را به بند می‌کشد، شاهنامه طهماسبی، ۹۳۱ ق، (مأخذ: metmuseum.org)

کرد و آنان نیز به عهد خود وفا کرده و نوشتن را به او آموختند. تهمورث سی سال پادشاهی کرد و پس از او، جمشید فرزندش به پادشاهی رسید (یغمائی، ۱۳۶۷: ۱۴-۱۵).

رستم و اسفندیار

این داستان، روایت‌گر رزم میان اسفندیار، شاهزاده کیانی و رستم، پهلوان زابل است. این رزم پس از جنگ رویین دژ حادث شد. اسفندیار جوان خواهان سلطنت پدر بود، لیکن گشتاسب شرط پذیرش خواسته اسفندیار را تسخیر رویین دژ و آزاد کردن دخترانش به دست اسفندیار قرار داد. اسفندیار شرط پدر را انجام داد و به او یادآور شد که خلف وعده نکند. گشتاسب ضمن برشمردن کارهای او و ستایش توانمندی‌هایش، تنها نگرانی‌اش را وجود زال و رستم در زابل عنوان می‌کند، زیرا همگان می‌دانند که آن‌ها به فرمان گشتاسب نیستند و او را به پادشاهی قبول ندارند. پس، از اسفندیار می‌خواهد که به سیستان رفته، رستم، زال، زواره و فرامرز را دست بسته به نزد او آورد. اسفندیار ابتدا خشمگین گشته و سخن گشتاسب را نپذیرفت و عطای تاج و تخت را به لقایش بخشید. اما این بار گشتاسب به او فرمان داد که باید به سیستان رفته و رستم را تسلیم کند. کتابیون مادر اسفندیار، چون با خبر گشت، سعی کرد با یادآوری توانایی و کارهای بزرگی که رستم انجام داده و خوار شمردن تاج و تخت او را منصرف سازد. اسفندیار گفته مادر خویش را تأیید کرد، اما گفت نمی‌تواند از فرمان شاه سرپیچی کند. پس سپاه خود را راهی مرز زابل کرد و در کنار رود هیرمند اردو زد. آن‌گاه پسرش بهمن را حامل پیغام گشتاسب قرار داد. چون بهمن به زابل رسید، ابتدا زال را دید، اما او را نشناخت و به دستان گشت رستم را کجا می‌تواند بیابد. زال از او خواست کمی استراحت کند، اما بهمن نپذیرفت و گفت فرصتی برای نشستن ندارد و باید پیغام مهمی را به پهلوان سیستان برساند. پس زال شکارگاه رستم را به او نشان داد. چون بهمن به شکارگاه رسید، رستم و زواره را در حال کباب کردن گوری دید. بهمن پیغام را به رستم رساند، اما این پیغام برای رستم بسیار ناخوشایند بود. پس میان رستم و اسفندیار جنگ در گرفت. در روز اول نبرد، رستم تیری به سوی اسفندیار پرتاب کرد که چون او روئین‌تن بود، تیر بر او اثر نکرد. اما اسفندیار رستم را زخمی کرد؛ به طوری که اگر بار دیگر با اسفندیار درگیر می‌شد، مرگش حتمی بود. رستم که بر خود چاره‌ای نمی‌دید، به نزد پدر رفت تا با او مشورت کند. زال تنها راه چاره را کمک سیمرغ به رستم دید. زال هرگاه در زندگانی به مشکلی بزرگ برخورد می‌کرد، سیمرغ را فرا می‌خواند.

اما این سومین و آخرین درخواست بود؛ چراکه سیمرغ تنها سه پر به او سپرده بود. پس به بلندای کوهی رفت و آخرین پر را آتش زد. طولی نکشید که آسمان نورانی و سیمرغ در برابر زال ظاهر گشت. زال از سیمرغ طلب کمک کرد. سیمرغ به او گفت پسرت در نبرد سختی خود را گرفتار کرده است؛ چراکه نبرد با روئین تنان کاری بیهوده است. تمام بدن اسفندیار تا روز قیامت آسیب ناپذیر است، زیرا در آب حیات غسل کرده است، اما از آن جا که هنگام غسل چشمانش را بست، چشمانش موجب مرگش می‌شوند. پس به کوهی برو و از شاخه درخت تنومند آن جا پیکانی دوسر بساز که بر دو چشمش فرو رود. دیگر روز رستم به نبرد رفته و هرچه اصرار می‌کند باز اسفندیار را سر سازش نیست. پس رستم با تیری که چگونگی ساختنش را سیمرغ به زال آموخته بود بر چشمان اسفندیار زده (تصویر ۲) و او را بر زمین می‌زند. (بغملائی، ۱۳۶۷: ۴۴۵-۴۶۱).



تصویر ۲: کشته شدن اسفندیار به دست رستم، شاهنامه طهماسبی، ۹۳۱-۹۳۶ ق. (مأخذ: metmuseum.org)

نبرد بهمن و فرامرز

اسفندیار در آخرین لحظات عمر، بهمن فرزند خود را به رستم و زال سپرد تا او را تربیت نمایند. پس از گذشت چندین سال، بهمن به پادشاهی رسید. پس از به تخت نشستن بهمن، رستم به دست شغاد کشته شده بود و زال بسیار پیر بود و از خاندان رستم تنها فرامرز زنده بود که در کابلستان

به خون خواهی رستم می‌جنگید. بهمن قصد کرد که از زال انتقام اسفندیار را بگیرد. پس سپاهیان خود را روانه سیستان کرد. هنگامی که نزدیک رود هیرمند رسید، فرستاده‌ای نزد زال فرستاد و گفت: بهمن طلبکار خون اسفندیار و برادرانش است. زال غمگین شد و پاسخ داد: بهمن باید بداند همه ما از سرگذشت اسفندیار ناراحت و پریشان هستیم. اما آن کار بودنی بود و شد.



تصویر ۳: فرامرز حین نبرد با بهمن، شاهنامه طهماسبی، ۹۳۶-۹۴۱ ق، (مأخذ: metmuseum.org)

تو از من بدی ندیدی و رستم به‌عهدی که با پدرت بسته بود، وفادار ماند. حال که رستم در میان ما نیست و این جنگ فایده‌ای ندارد. از کینه‌ات بگذر که اگر چنین کنی تمام گنج و دینار سام را به تو می‌بخشم. فرستاده نزد بهمن بازگشت و سخنان زال را بازگفت. بهمن

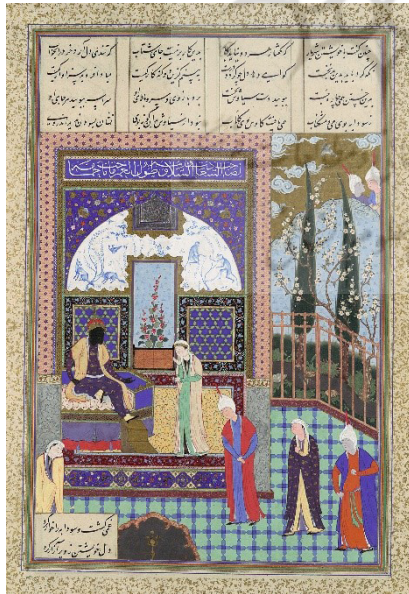
آشفته شد و با سپاه خود وارد شهر زابل شد. زال به پیشواز او رفت و گفت: ای شاه من تو را پروردم، بی‌جهت از گذشته یاد مکن. بهمن پریشان شد و زال را به بند کشید و همه زابل و گنجینه سام را غارت کرد. فرامرز نیز که در مرز بود، برای گرفتن انتقام زال به زابل بازگشت و رودروی بهمن قرار گرفت (تصویر ۳). سه روز و سه شب دو لشکر جنگیدند. روز چهارم، بادی برخاست و به‌سوی فرامرز گشت؛ به‌طوری که دیگر برای او سواری باقی نماند. همه فرار کردند یا کشته شدند و فرامرز با تعداد کمی باقی ماند. با بدنی پر از زخم به قلب سپاه حمله کرد تا به بهمن رسید. تعداد زیادی را کشت و وقتی بقیه سپاه چنین دیدند همگی به او حمله برده و سخت مجروحش کردند و نزد بهمن برده و او هم دستور داد تا فرامرز را زنده دار زنند و سپس تن بی‌جانش را تیر باران نمایند. پشوتن (برادر اسفندیار) که بسیار ناراحت بود گفت: حالا که انتقامت را گرفتی غارت و کشتار را بس کن. اگر به شاهی رسیدی آن را از رستم داری، نه از گشتاسب یا اسفندیار. اگر رستم از ایران نگهداری نمی‌کرد، این تاج به‌تو نمی‌رسید. بهمن از کار خویش پشیمان گشت و دستور داد جنگ را متوقف کنند و سپس زال را آزاد کرد. رودابه (مادر رستم) گریست و خبر مرگ فرامرز را به زال داد و گفت: امیدوارم تخم اسفندیار از زمین برکنده شود. پشوتن از سخنان رودابه غمگین گشت و به بهمن گفت: سحرگاه لشکرت را از

اینجا دور کن و به ایران بازگرد. بهمن نیز چنین کرد (یغمائی، ۱۳۶۷: ۴۷۰-۴۷۲).

سیاوش و سودابه

سیاوش فرزند کیکاوس است و مادر او دختر گرسیوز و از نژاد فریدون بود. روزی رستم به دیدار شاه آمد. کیکاوس نیز سیاوش را به رستم سپرد تا او را پرورش دهد. رستم به شهزاده در زابلستان شکار، سوارکاری، کشورداری و دیگر هنرها را آموخت. پس از مدتی سیاوش نزد پدر بازگشت. کیکاوس با مشاهده خردمندی و توانایی‌های سیاوش ماوراءالنهر را به او داد و مادر سیاوش نیز همین هنگام از دنیا رفت. از طرفی سودابه همسر کیکاوس سخت عاشق سیاوش شده بود. ابتدا پنهانی محرمی نزد سیاوش فرستاد و او را به شبستان پدر فراخواند اما سیاوش نپذیرفت. این بار سودابه از کیکاوس خواست که سیاوش را به شبستان بفرستد تا با خواهرانش دیدار کند و با آنها بیگانه نباشد. شاه پذیرفت و با سیاوش صحبت کرد و به او گفت: در شبستان من خواهرانت آرزومند دیدار تو هستند. سودابه نیز برای مادری مهربان است. به دیدار آنان برو و مدتی با ایشان به صحبت بنشین. سیاوش قدری فکر کرد و در دلش افتاد که اگر به شبستان برود بداندیشان درباره او صحبت‌ها کنند. پس از سر

ناراضیتی به کیکاوس گفت: ای شهریار، مرا نزد خردمندان و هنرمندان بفرست تا دانش و هنر بیاموزم. کیکاوس گفت: این سخن نشانه پاکی و سزاواری توست و چنین سخنی از دیگران کم شنیده‌ام، اما از دیدار خواهرانت و سودابه خودداری مکن که با دیدار تو شاد می‌شوند. سیاوش نیز در جواب گفت: چون خواست تو این است چنین می‌کنم. نگهبان حرمسرا فردی فرزانه و پاک‌اندیش بود که



تصویر ۴: سودابه سیاوش را نزد کیکاوس متهم می‌کند، شاهنامه طهماسبی، ۹۳۱ ق، (مأخذ: metmuseum.org)

هیرید نام داشت. شهریار از وی خواست که سیاوش را به شبستان برده تا خواهرانش را ببیند. شهزاده آشفته حال به همراه هیرید به حرمسرا رفت. زیبارویان به استقبالش آمدند و سودابه به آرایشی تمام به دیدنش آمده و چشم و رویش را بوسید. سیاوش دریافت که این مهربانی از سر هوس است. پس از اینکه سیاوش نزد شاه بازگشت، کیکاوس او را بگفت: حال زمان آن است که از میان دختران یکی را به همسری برگزینی. سیاوش نیز سخن پدر را پذیرفت. شاه آن‌چه را بین او و سیاوش گذشته بود، با همسرش در میان گذاشت. سودابه نیز دختران نزدیکان خود را فرا خوانده و به آرایش تمام بیاراست و به شاه پیغام فرستاد که سیاوش را برای برگزیدن همسر به حرمسرا بفرستد. زیبارویان به استقبال سیاوش رفتند و سودابه گفت هر کدام را می‌پسندی انتخاب کن. اما سیاوش سکوت کرد. سودابه گفت عجیب نیست که وقتی این ماهرویان در کنار خورشیدی چون من ایستاده‌اند، نتوانی انتخاب کنی. پس بیا تا با هم پیمان بندیم. سیاوش در دل با پروردگارش گفت: خداوندا مرا از بد دور بدار من نمی‌خواهم با پدرم بی‌وفایی کنم، اما می‌دانست اگر با سودابه به سردی سخن گوید، او نزد پدر بدگویی‌اش را خواهد کرد. پس به آرامی به سودابه گفت: تو تنها شایسته شاه هستی و دخترت برای من کافی است. سودابه نیز به شاه مژده داد که سیاوش دختر مرا پسندید. دیگر روز سودابه خود را بیاراست و به سیاوش گفت من هفت سال است عاشق تو هستم. بیا و مرا شاد کن و از فرمانم سرپیچی مکن. سیاوش نپذیرفت و گفت: من دین را فدای دل خویش نمی‌کنم و به پدر جفا نخواهم کرد. سودابه خشمگین شده و فریاد زد. در کاخ غوغا به پا گشت و خبر به کیکاوس رسید. سودابه نیز به بدگویی سیاوش زبان گشود (تصویر ۴). شاه همه را مرخص کرده و از سیاوش خواست آن‌چه را گذشته است باز گوید. سیاوش حقیقت را گفت اما سودابه انکار کرد و گفت: او به من نظر بد داشته و لباسم را درید. کاس با خود گفت نباید شتاب کنم. پس بر و بالای سیاوش را بویید اما بوی خوش بر و موی سودابه را بر آن نیافت. پس به سودابه بد گمان گشت و قصد کرد او را بکشد. اما از کین‌خواهی شاه هاموران ترسید. پس سیاوش را بگفت: چیزی در اینباره با کس مگوی. سودابه که نزد شاه دلیل شده بود به فکر چاره افتاد. زنی از رازدارانش بچه‌ای در شکم داشت. پس از او خواست که دارویی خورده و بچه را بیفکند. زن پذیرفت. سودابه بیمارگونه در بستر افتاد و کیکاوس را بگفت: این دو بچه از پشت تو هستند که از هراس کاری که سیاوش با من کرد، آنان را مرده بیفکنم. کیکاوس بد گمان شده و از طالع بینان خواست حقیقت را بگویند و آنان گفتند این دو کودک از پشت تو

و سودابه نیستند. سودابه نپذیرفت و گفت: اینان از ترس سیاوش چنین می‌گویند. شاه آشفته شد و موبدان چون حال شاه را چنین دیدند گفتند: چاره‌ای نیست جز آن که آتش گناه‌کار را رسوا کند. پس کیکاوس سیاوش را فراخواند و سیاوش نیز پذیرفت از آتش بگذرد. پس با جامه‌ای سپید و سوار بر اسبی سیاه در برابر پدر تعظیم کرد. کیکاوس شرمگین بود. سیاوش او را بگفت: ناراحت مباش که چون بی‌گناه باشم رها شوم. پس به‌راز و نیاز مشغول گشت و وارد آتش شد و به سلامت از آن عبور کرد و نزد پدر بازگشت. شاه قصد کرد سودابه را بکشد، اما سیاوش پادرمیانی کرده و از شاه خواست او را ببخشد شاید پندپذیر باشد. کیکاوس نیز پذیرفت (یغمائی، ۱۳۶۷: ۱۹۲-۲۰۳).

تحلیل بصری شخصیت‌ها

در برخورد اول با نگاره‌ها، انطباق تصاویر با متن قابل مشاهده است که شاید بتوان دلیل این انطباق را وجود اشعار در صفحه نقاشی دانست که باعث هدایت هنرمندان بوده است. در واقع همین وفاداری نگارگران به متن شاهنامه، نقطه قوت در به تصویر کشیدن ویژگی‌های قهرمانان است. هر چند این متن‌ها در صفحه به خوبی قابل مشاهده هستند و به اندازه کافی جلب توجه می‌کنند، اما هرگز مانع توجه به مضمون اصلی نمی‌شوند. با وجود این که قهرمان در نگاره‌ها تفاوت اندازه چندان با دیگر شخصیت‌ها ندارد و حتی چندان تنومند و قوی‌هیکل ترسیم نشده است، اما قدرت شخصیت به خوبی از طریق متن به مخاطب ترغیب می‌شود. قهرمان‌ها بسیار شبیه به دیگر شخصیت‌ها به تصویر کشیده شده‌اند. حتی رنگ لباس ایشان نیز چندان متفاوت از سایرین نیست تا تنها وجه تمایز آن‌ها تفاوت تفکر با سایرین باشد. چهره‌ها با وجود این که تنها با دو رنگ تصویرسازی شده‌اند، اما به نوعی برجسته‌تر از بدن‌ها به نظر می‌رسند و با نمایش ساده حالت‌های حسی شخصیت، سبب نزدیکی مخاطب با قهرمان می‌شوند و از واقع‌گرایی به دور هستند. سه شخصیت از چهار قهرمان یاد شده، بنابر روایت در صحنه جنگ به تصویر کشیده شده‌اند. روشن است که جنگ استرس و پریشانی را به دنبال دارد، خصوصاً اگر شخصیت مورد نظر در شرایط یأس، پریشانی و استیصال واقع شده باشد (بنابر دلایلی که در روایات ذکر شده است)، اما همان‌طور که مشاهده می‌شود در حالات چهره نشانی از اضطراب دیده نمی‌شود و به خصوص چشم‌ها آرامش فرد را نشان می‌دهد. در مورد آخر نیز که شخصیت سیاوش در موقعیتی متفاوت است، همین آرامش را می‌توان مشاهده

کرد؛ در صورتی که سیاوش خود از وقوع چنین اتفاقی اطلاع داشته و آگاه است که ممکن است گناه کار شناخته شود. چنین برداشت می‌شود که این آرامش ریشه در متن اصلی روایت دارد؛ چراکه فردوسی قهرمانان خود را در همه حال دلیر و به‌دور از ترس از دشمن روایت می‌کند و احتمالاً اعتقاد داشتن شخصیت‌ها به درستی کار خویش نیز منشأ این آرامش است که از متن استنباط شده و به تصویر کشیده شده است. صورت‌ها کوچک و بدون برجستگی به‌همراه چشمان ریز و بادامی شکل و گردن‌ها بلند هستند. بدن افراد در قسمت بالاتنه سنگین‌تر از قسمت پایین تنه است و در همه حالت‌ها حتی حرکت استواری دارند. کمرها صاف و اندام بدون خم خوردگی هستند. دست‌ها و پاها بسیار ظریف‌تر از سایر اندام‌ها هستند. نسبت‌های اندام رعایت شده و قهرمان به‌حال کوفتگی و درماندگی تصویرسازی نشده است.

نتیجه

تصاویر به‌توصیف ویژگی‌های افراد از طریق عناصر تصویری پرداخته و به‌شخصیت‌ها حیات می‌بخشند. به‌مخاطب نیز اجازه نزدیک شدن و هم‌دردی با آن‌ها را می‌دهند و راهی را برای ورود مخاطب به‌داستان می‌گشایند. در نگاره‌های شاهنامه طهماسبی، قهرمانان بدون تفاوت چشم‌گیر از سایرین، به‌عنوان فردی نمونه و در عین حال، متواضع به‌تصویر کشیده می‌شوند. در ترسیم آن‌ها، چندان ویژگی برجسته‌ای وجود ندارد، اما همین افراد به‌ظاهر شبیه به‌دیگران، انسان‌هایی کامل هستند که می‌توانند تجسم‌کننده خلیفه‌الله باشند. سادگی عناصر بصری در تصویرسازی این شخصیت‌ها، می‌تواند الگویی برای طراحی شخصیتی پهلوان با ویژگی‌های ایرانی باشد که جایگزین کاراکترهای قهرمان غیر ایرانی شود و به‌دیگر آثار هنری در حوزه‌هایی مانند پویانمایی وارد شود. به‌عنوان آینده پژوهش، می‌توان به‌مطالعه مفاهیم اسلامی و آیات به‌کار رفته در برخی نگاره‌ها و تطبیق آن با داستان‌های شاهنامه پرداخت.

منابع

- امامی، کریم. (۱۳۷۳). «بازگشت شاهنامه طهماسبی». کلک مرداد. ش ۵۳. صص ۱۱-۲۱.
 نظری دارکولی، محمدرضا. (۱۳۹۱). *راهنمای داستان‌نویسی*. تهران: آریابان.
 یارشاطر، احسان. (۱۳۷۸). *داستان‌های شاهنامه*. تهران: علمی و فرهنگی.
 یغمائی، اقبال. (۱۳۶۷). *زگفتار دهقان*. تهران: توس.

یغمائی، حبیب. (۱۳۵۱). مقالات فروغی درباره شاهنامه و فردوسی. تهران: انجمن آثار ملی.
The Metropolitan Museum. (2022). <https://www.metmuseum.org>.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی